Theories and criticism in Arabic literature
The Third Year, Number ١٠, Summer ١٤٠٢
Pp: ٦٣-٧٤

Research Paper
DOI: ١٠,٢٢٠٣٤/JRAL.٢٠٢٥,٤٦٦٩١٥,١٠٥٦

Interpretation of the Interrupted Letters of the Quran in Kashani's Interpretations

Fatemeh hajiakbari [١]

(Received: ٢٠٢٥,٠٣,٠٤,Accepted: ٢٠٢٥,٠٥,١٢)

Abstract

The eighth century AH, the period of the creation and rise of the second mystical tradition and the West of India and the buildings of the sheikhs, was this office of Ibn Arabi. Kashani carved a significant niche in this mystical tradition and clarified and published Ibn Arabi's views as a response. The commentary in the introduction to his own interpretation of the interpretations - interpretations on the Holy Quran - explains what kind of effect this has on it. You want to say that this interpretation is a kind of interpretation, a kind of revelation or mystical interpretation that comes from worldly inspiration and the witnesses achieve an inner understanding of the Quranic verses that have a special meaning. The best and last surah in the Quran with the Interrupted Letters is a riddle that has been interpreted by different interpreters over the centuries and there are different and sometimes conflicting views on its meaning. This is a descriptive and analytical method in the interpretation and interpretation of Abdul Razzaq Kashani in the letters of the Quran. That is why this interpretation is a major interpretation in the interpretations related to the Interrupted Letters. This is the reason for the presence of the letters your cut in the name of any word that is added to it. Divine attributes or the existence and attributes of the meanings of this application. This letter is used to describe the meanings of the Quran. This is the interpretation of the letters of the Quran.

Keywords: Abdul Razzaq Kashani, interpretations, Sufi mystical interpretation, The letters of the Quran.

---

١. Associate Professor of Quran and Hadith Sciences, Faculty of Humanities, Kosar university of Bojnord, Bojnord, Iran, Email: f.hajiakbari@kub.ac.ir

© **The Author.** **Publisher**: Kosar University

التنظيرات و النقد في الأدب العربي

السنة الثالثة، العدد ١٠، صيف ١٤٠٢

صص: ٧٤-٦٣

مقاله پژوهشی

DOI: ١٠,٢٢٠٣٤/JRAL.٢٠٢٥,٤٦٦٩١٥,١٠٥٦

تأویل حروف مقطعه قرآن در تأویلات کاشانی

فاطمه حاجی‌اکبری [١]

(تاریخ دریافت: ۱۴۰۳,۱۲,۱۴، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴,۰۲,۲۲)

چکیده

قرن هشتم هجری دوره‌ی ایجاد و بالندگی سنت دوم عرفانی و گسترش اندیشه و مبانی مشایخ این مکتب خاصه ابن‌عربی بود. کاشانی نقش بسزایی در شکوفایی این سنت عرفانی و تبیین و نشر آراء ابن‌عربی ایفا کرد. مفسر در مقدمه تفسیر خود تأویلات ـ التأویل فی القرآن الکریم ـ بیان می‌کند که این اثر را بر پایه‌ی کشف درونی خود نوشته است. بدین معنا که این تأویل‌ها در این تفسیر ، نوعی تأویل کشفی یا باطنی است که از راه الهام درونی و دریافت شهودیِ مفهومِ باطنی آیاتِ قرآنی به وجود می‌آید. بیست و نه سوره از قرآن با حروف مقطعه آغاز می‌شوند که مفسران در قرون مختلف نظرات متفاوت و بعضاً متعارضی را در معنای آنها بیان کرده‌اند. این پژوهش با روش توصیفی- تحلیلی در پی بررسی تفسیر و برداشتِ تأویلی عبدالرزاق کاشانی از حروف مقطعه قرآن است. بررسی‌های این پژوهش نشان داد که گرایش غالب تفسیری در تأویلات در موضوع حروف مقطعه آن است که هر حرف از حروف مقطعه را نشان کلمه‌ای می‌گیرد که بر یکی از صفات الهی یا وجود و صفات پیامبر دلالت دارد که تطبیق این حرف‌گرایی بر پیامبر به وفور در تأویل حروف مقطعه قرآن در این تفسیر دیده می‌شود.

کلیدواژگان: عبدالرزاق کاشانی، تاویلات، تفسیر باطنی- صوفی، حروف مقطعه قرآن.

---

١. دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه کوثر بجنورد ، بجنورد، ایران، ایمیل: f.hajiakbari@kub.ac.ir

© حق مولف نویسنده **ناشر:** دانشگاه کوثر

۱. مقدمه

قرن هشتم هجری یکی از دوره‌های مهم و تأثیرگذار در تاریخ اندیشه‌ی اسلامی، به ویژه در حوزه‌ی عرفان و تفسیر قرآن، محسوب می‌شود. این دوره شاهد گسترش و نفوذ جریان‌های عرفانی، به ویژه سنت دوم عرفانی، بود که تحت تأثیر آراء و اندیشه‌های محی‌الدین ابن عربی (متوفی ۶۳۸ ق) شکل گرفت. ابن عربی با ارائه‌ی نظام فکری جامع و پیچیده‌ای در عرفان نظری، تأثیری عمیق بر مشایخ و عرفای پس از خود گذاشت. در این دوره، تفسیر قرآن با رویکرد عرفانی و تأویلی به یکی از مهم‌ترین روش‌های فهم قرآن تبدیل شد و عرفا با استفاده از مفاهیم و اصطلاحات خاص خود، به بازخوانی آیات قرآن پرداختند.

جریان تفسیر عرفانی در این دوره، بر پایه‌ی آموزه‌های ذوقی، شهود باطنی و کشف معنوی استوار بود. عرفا با تکیه بر این اصول، به تفسیر آیات قرآن به شیوه‌ای رمزی و اشاری روی آوردند. این روش تفسیری، که از آن به «تفسیر تأویلی» یاد می‌شود، بر خلاف تفسیر ظاهری، به دنبال کشف معانی باطنی و لایه‌های پنهان آیات قرآن بود. در این رویکرد، هر آیه و حتی هر حرف از قرآن، نماد و نشانه‌ای از حقایق عرفانی و الهی تلقی می‌شد.

عبدالرزاق کاشانی (متوفی ۷۳۶ ق)، از جمله عرفای برجسته‌ی این دوره، نقش مهمی در ترویج و تبیین آراء ابن عربی و گسترش سنت تفسیر عرفانی ایفا کرد. وی با نگارش آثاری همچون «تأویلات القرآن»، به تفسیر آیات قرآن با رویکرد عرفانی پرداخت و کوشید تا مفاهیم پیچیده‌ی عرفانی را در قالب تفسیر قرآن بیان کند. تفسیر کاشانی از حروف مقطعه‌ی قرآن، که از دیرباز مورد بحث مفسران و عرفا بوده است، نمونه‌ای بارز از این رویکرد تأویلی است.

در این دوره، تفسیر عرفانی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین جریان‌های تفسیری، نه تنها در میان صوفیان، بلکه در میان علما و اندیشمندان دیگر نیز نفوذ یافت. این جریان، با تأکید بر ابعاد باطنی و معنوی قرآن، به غنای ادبیات تفسیری جهان اسلام افزود و میراثی ماندگار از خود به جای گذاشت. بررسی این جریان و آثار برجسته‌ی آن، همچون تفسیر کاشانی، می‌تواند نقش مهمی در فهم بهتر تحولات فکری و عرفانی سده‌ی هشتم هجری ایفا کند.

کاشانی پیش از گرویدن به تصوف، فلسفه، منطق و اصول فقه را آموخت. پس از آن بحث در معقولات و علم الهی به بالاترین درجه رسید (زرین‌کوب، ۱۳۷۸: ۲۴). حروف مقطعه‌ی قرآن، که در ابتدای ۲۹ سوره‌ی قرآن به صورت تک‌حرفی یا ترکیبی (مانند الم، الر، طه، یس و ...) ظاهر شده‌اند، همواره یکی از موضوعات چالش برانگیز در میان مفسران و دانشوران علوم قرآنی بوده است.

در قرن هفتم و هشتم هجری، ماهیت حروف مقطعه به عنوان یکی از موضوعات پیچیده و جذاب در علوم قرآنی مورد توجه دانشوران قرار گرفت. دانشوران این دوره، با استفاده از روش‌های مختلف تفسیری، به بررسی این حروف پرداختند و نقش مهمی در غنای ادبیات تفسیری و عرفانی جهان اسلام ایفا کردند.

در این دوره، دو دیدگاه عمده درباره‌ی این حروف وجود داشت: دیدگاه ظاهری که بر ناشناخته بودن این حروف تأکید می‌کرد، و دیدگاه تأویلی که به دنبال کشف معانی باطنی و رمزی آن‌ها بود. برخی از مفسران و دانشوران، با استناد به آیات قرآن که اشاره به وجود متشابهات در قرآن دارد مانند (آیه‌ی ۷ سوره‌ی آل‌عمران)، حروف مقطعه را از جمله متشابهات قرآن دانسته‌اند که علم آن تنها نزد خداوند است (لطفی، ۱۳۹۱: ۱۱۶). این گروه معتقد بودند که این حروف رمزی و ناشناخته هستند و تلاش برای فهم معنای آن‌ها بی‌فایده است. این دیدگاه در میان برخی از مفسران سنتی و اهل حدیث رواج داشت و بر این باور بود که این حروف جنبه‌ی اعجاز قرآن را تقویت می‌کنند و برخی از علمای علوم قرآن ضمن بحث از فواتح سور مجموعه‌ای از دیدگاه‌های مختلف

در ایـن حـوزه را گردآوری کرده‌اند (زرکشی، ۱۳۷۶، ۱: ۱۶۴؛ سیوطی، ۱۳۶۸، ۲: ۲۸۰). مفسران نیز ضمن تفاسیر خود به ارائه نظر در این بـاره پرداخـته‌اند.

از آنجا که این حروف به تنهایی بیانگر واژه‌ی مشخصی نیستند و مفهومی خاص را منتقل نمی‌کنند، بسیاری از تفاسیر مطرح‌شده در این زمینه، بیشتر بر پایه‌ی برداشت‌های شخصی و ذوقی مفسران استوارند و از پشتوانه‌ی علمی یا ملاک‌های روشمند برخوردار نیستند.

۲. پرسش‌ها و بیان هدف

در میان برداشت و فهم‌های تأویلی مختلف عرفا از حروف مقطعه در قرآن، تفسیر تأویلات کاشانی و تأویل وی از این آیات موضوعِ این مطالعه است. در این پژوهش سعی می‌شود با بررسی حروف مقطعه در تفسیر کاشانی به پرسش های زیر پاسخ دهد:

۱. طیف‌های معنایی حروف مقطعه در تفسیر عبدالرزاق کاشانی چگونه طرح شده‌اند؟
۲. تأویلات کاشانی از حروف مقطعه قرآنی چه ارتباطی با نظام فکری وی دارد؟

برای این منظور نخست ۲۹ آیه قرآن که حاوی حروف مقطعه است در تفسیر کاشانی جمع آوری می‌شود. پس از آن ضمن تبیین دیدگاه او در تفسیر حروف مقطعه به بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های احتمالی او در تفسیر این آیات پرداخته می شود.

۳. ضرورت انجام تحقیق

قسمت اعظمی از تأملات اندیشوران متقدم جهان اسلام به تفاسیر صوفیان اختصاص دارد که با رویکردی تأویلی با متن قرآن به بیان اندیشه‌های خویش پرداخته‌اند. این تعالیم عرفانی در تفاسیر صوفیه بر پایه‌ی الهامات درونی و شهودِ باطنی با بیانی رمزی و اشاری بنا شده است. در این آثار بسیاری از مضامین قرانی از جمله قصص به تأویل برده می‌شوند. در این گفتمان زبان اصطلاحی خاص عرفا ـ زبانی چند لایه‌ای با نقش و کاربردی متنوع ـ سبب ساز دشواری فهم و پیچیدگی تفاسیر ایشان می‌گردد.

به نظر می‌رسد با توجه به اهمیت این مکتب تفسیری در جهان اسلام، برای تبیین برداشت‌های تأویلی این مفسران پژوهش‌هایی لازم است. طبق جست‌وجوهای انجام شده، پژوهش مستقلی اعم از کتاب، پایان‌نامه، مقاله و ... در مورد معنای حروف مقطعه در تفسیر تأویلات القرآن عبدالرزاق کاشانی صورت نگرفته است. هرچند در مقاله «گونه‌شناسی تفاسیر عرفانی در موضوع حروف مقطعه قرآن» (شیخ ، ۱۳۹۵) اشاره‌ی کوتاهی به برخی از معانی حروف مقطعه در تأویلات شده است، اما مقاله‌ی فوق به صورت جامع و فراگیر با احصای تمام موارد بکارگرفته شده این اصطلاح، به بررسی موشکافانه و دقیق آن نپرداخته است و تمرکز آن بر چندین تفسیر است.

۴. تأویلات القرآن الکریم (التأویل فی القرآن)

همانگونه که در اکثر تفاسیر صوفیه، مفسران مأنوس به تلاوت قرآن بوده و کسب اندوخته‌های درونی و کشف معانی آن را در گرو این انس می‌دانستند کاشانی نیز در تفسیر خود به این مسئله اشاره می‌کند که مدت زمان زیادی به قرائت قرآن مشغول بوده است

و گاه نیز این کار را از روی جبر انجام می‌داده تا اینکه با قرآن انس می‌گیرد و شیرینی آن را می‌چشد. پس از آن احساس می‌کند روح و سینه و قلب او برای دریافت معانی گشوده می‌شود و الهاماتی برای او صورت می‌گرفت که زبان از بیان آن عاجز است (ابن عربی،۱۴۲۲ق، ۱: ۵).

سبک نگارشی کاشانی ساده، روان و به دور از تکلف‌های ادبی بود که آن را به کتاب تفسیری قابل فهم و مرجعی مهم برای طالبان تبدیل کرد. شهید ثانی در وصفِ این اثر می‌گوید: لم یکتب فی معناه مثله (دهقان منگنابادی، ۱۳۸۸: ۷) سندز در خصوص روش نگارشی این تفسیر می نویسد: «تأویلات همانند سایر آثار او با نوعی گرایش آموزشی و روشی تعلیمی تمام عیار کاملاً متمایز است که در ویژگی‌های مرتبطی چون سامان‌دهی دقیق، توضیح و ساده‌سازی واژگان و مفهوم‌سازی نمادهایی با چند معنا نمود می‌یابد. این گرایش‌ها صرفاً ویژگی‌های سبکی نیستند بلکه بازتابی از تغییر در محتوا و تمایلات زیر بنایی کاشانی نیز هستند» (سندز،۱۳۹۷: ۱۲۶؛ لوری، ۱۳۸۳: ۷۰ ـ ۷۳).

صاحب تفسیر تأویلات با بیشتر از ۵ قرن، میراث مکتوب قبل از خود ضرورتی نمی‌بیند که به مضامین و محتوای مشابه و متعارف تمرکز کند و فقط به مطالبی می‌پردازد که بیانگر مفاهیم تأویلی خود باشد. کاشانی در مقدمه تفسیر خود به این روش خود اشاره کرده می نویسد: «این وجوه تأویلی نمونه‌ای است برای اهل ذوق و وجد و ادعا نمی‌کنم در آنچه وارد کرده‌ام به حد رسیده باشم. هرگز وجوه فهم به آنچه من فهمیده‌ام منحصر نیست» (کاشانی،۱۴۲۲ق،۱: ۶).

تفسیر کاشانی به گفته‌ی مفسر کتاب بر اساس الهامات درونی‌اش شکل گرفته است. در حقیقت عبدالرزاق تفسیر نمی نویسد بلکه تأویل می‌کند. کاشانی معتقد است احوالات مختلف سالک در درجات وی تأثیر می‌گذارد و باید یک سالک در درجه و موقعیت خود تغییر ایجاد کرده و مترقی شود تا ابواب جدید کشف و فهم برای او باز شود (کاشانی، ۱۳۹۳: ۵).

عبدالرزاق با استناد به حدیث (ما نزل القرآن الا ظهر و بطن) ظاهر را تفسیر و باطن را تأویل قرآن می‌داند. همو بسیاری از محتوای طرح شده مشابه پیش از خود را در قالب اصطلاحات جدید بیان می‌کند. همچنین نمی‌توان گفت ملاک کاشانی در تأویل نپذیرفتن آیه‌ای تاریخی بودن مطالب آن است. زیرا با وجود آنکه به تاریخی بودن داستان نوح ایمان دارد آن را به تأویل برده است (اسعدی،۱۳۹۰، ۱: ۳۱۸). اصطلاحات عبدالرزاق که مربوط به یک قرن پس از ابن‌عربی است در مقایسه با او از گستردگی بسیار کمتر ولی دقت و قطعیت بیشتری برخوردار است (لوری، ۱۳۸۳: ۷۲).

صاحب کتاب تأویلات در موضوع کسب معرفت در مواردی دیدگاه ابن عربی را تغییر داده یا حتی نقض کرده است. «موریس تفسیر کاشانی را نوعی انحراف از هنجارهای معمول در تفسیر صوفیه می‌داند که درک معنوی شخصی را جایگزین کاربست یک نظام متافیزیکی یک پارچه برای قرآن می‌کند» (سندز،۱۳۹۷: ۱۲۷).

تفاسیر عرفانی، بیشتر وامدار زبان عرفانی صوفیان است، این زبان دو گرایش دارد: زبان «عبارت» و زبان «اشارت». زبان عبارت، زبانی است مبین و روشن و زبان اشارت، القاء معانی است بدون گفتن آنها (نویا، ۱۳۷۳: ۵). خواطر روحانی و واردات قلبی، به هیچ روی ویژگی تفسیری ندارد و از این رو نمی‌توان آن را تفسیر به رأی و یا تحمیل نظر بر قرآن به شمار آورد. لازم به ذکر است که معیار اصلی در تفاسیر عرفانی، خواطر روحانی و شهودی است و نه درک محتوایی نص قرآن از طریق تفسیر ظاهری زیرا که عرفا، به علوم ظاهری برای فهم و درک معانی ژرف کتاب الهی، اعتماد و وثوق چندانی ندارند و در بسیاری موارد، بدون توجه به اصول ادبی و لغوی و به شیوه‌ای ذوقی، خواطر خویش را بیان می‌کنند؛ البته توفیق در این رویکرد، منوط به استعداد و قرب مفسر عارف است (جهادی، ۱۳۹۳: ۱۶۷).

۵. معانی حروف مقطعه در تأویلات

۵-۱. حرف گرایی

در تفسیرهای عرفانی حروف، معنای رمزی خاصی می‌یابند. رمزی شدن یا رمزی دانستن حروف زبان، به دو شکل صورت می‌گیرد: نخست هر یک از حروف را بـه طـورکلی نشانه رمزی می‌گیرند (و این صورت کلاسیک جفر است) دوم: هر حرف از حروف مقطعه را نشان کلمه (أی) در نظر گرفته می‌شود که دلالت بر یکی از صفات الهی یا وجود و صفات پیامبر و یا جبرائیل دارد. در تفاسیر عـرفانی هر دو روش مورد توجه قرار گرفته است (مشرف، ۱۳۸۴: ۱۸۲).

هر حرف از حروف مـقطعه ، نـمادی از صفات و اسماء الهی است که عـموما صفات جمالی پروردگار را مـی‌نماید. در حقیقت حروف مقطعه نشانهٔ واژه‌ای اسـت کـه آن واژه، بـه صورت مجزا و مجدداً مورد تأویل عرفانی قرار می گیرد.

۵-۲. اسم اعظم الهی

کاشانی در سوره بقره درباره تأویل حروف الم بیان می‌کند که الف اشاره به ذات الهی دارد: «**(الف)** اشاره به ذات است و چنان که گفته شد اوّل و اصل وجود است. **(ل)** اشاره به عقل فعال است که جبرئیل نامیده شده و وجود واسطی است که از مبدأ فیض می‌برد و بر منتهی افاضه می‌نماید. **(م)** اشاره به **محمد** است. او غایت وجود است که دایره وجود با او کامل می‌شود و آخر وجود به اوّل متصل می‌گردد از این جهت ختم است» (کاشانی، ۱۳۹۳، ۱: ۱۳-۱۴).

همچنین در سوره رعد درباره تفسیر (المر) آن را اسمی از اسامی اعظم الهی می‌داند و می‌نویسد: «ذات احدیت است و اسم علیم او و اسم اعظمش و مظهر کسی است که رحمتش تام و فراگیر است. قبلاً به آن اشاره شد» (کاشانی، ۱۳۹۳، ۱: ۵۶۸).

موارد دیگر در خصوص تأویل حروف مقطعه به ذات الهی در تفسیر کاشانی عبارتند از:

۱) سوره عنکبوت: «الم» ذات الهی و صفات حقیقی که آغاز و شالوده آن مبدأیت است (کاشانی،۱۳۹۳، ۲: ۹۰۸).
۲) سوره روم : «الم» ذات احدیت که با دو صفت علم و مبدایت همراه است (کاشانی، ۱۳۹۳، ۲: ۹۲۰).
۳) سوره سجده: «الم» ذات احدیت و صفات و حضرات آسمانی او آشکار شد (کاشانی، ۱۳۹۳، ۲: ۹۳۷).
۴) سوره شعراء: «طسم» (ط) اشاره به طاهر است، (س) اشاره به سلام و (م) با علم به اشیاء محیط است (کاشانی، ۱۳۹۳، ۲: ۸۴۷).
۵) یس همانطور که در سوره طه گفته شد به دو صفت قسم یاد می‌کند که آن دو صفت بر کمال استعداد او دلالت می‌کند (کاشانی، ۱۳۹۳، ۲: ۹۸۱).

۳-۵. جبرائیل

کاشانی فقط در یک مورد (سوره بقره) در کل تأویل خود از حروف مقطعه را به جبرئیل تأویل کرده و می‌نویسد: «**ل**» اشاره به عقل فعال است که جبرئیل نامیده شده و وجود واسطی است که از مبدأ فیض می‌برد و بر منتهی افاضه می‌نماید (کاشانی، ۱۳۹۳، ۱: ۱۳-۱۴).

۴-۵. تأویل حروف مقطعه به محمد (ص)

در تفسیر تأویلات موارد متعددی وجود دارد که حروف مقطعه به حضرت محمد تأویل می‌شوند بدین معنا که إقرار شهادت به محمد (ص) اصل اولیه اسلام است: محمد مظهر حکمت است و اسم حکیم خداوند از معنای این سخن که در تحت هر اسمی از اسامی خدای تعالی بی‌نهایت اسم است، معلوم می‌شود علم تمام و کامل نمی‌شود مگر زمانی که در عالم حکمت که عالم اسباب و مسببات است مقارن فعل گردد. از این جهت اسلام با گفتن «لا اله الا الله» حاصل نمی‌شود، بلکه می‌باید با «محمد رسول الله» قرین گردد (کاشانی، ۱۳۹۳، ۱ : ۱۳-۱۴).

کاشانی در تفسیر حروف مقطعه سوره یونس (الر) تأویل این حروف را به حضرت محمد مرتبط می‌داند و به آیه دیگری از قرآن در این زمینه استشهاد می‌کند: الف و لام. را: اشاره به رحمتی است که همانا ذات محمدی می‌باشد. در این قول تعالی که «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ» (انبیاء/ ۱۰۷) (کاشانی، ۱۳۹۳، ۱: ۴۷۱؛ از جمله نمونه‌های دیگر سوره اعراف).

همچنین در سوره طه در تکریم مقام محمد ص می‌نویسد : طا اشاره به طاهر است و ها اشاره به هادی و آن پیامبر (ص) است که به شدن بر قومش دلسوز و مهربان می‌باشد. چون او صورت رحمت و مظهر محبت است. بر اینکه تنزیل در ایمانشان بی‌تأثیر است تأسف می‌خورد و می‌دانست که این امر از باقی مانده وجودشان است چنان که خداوند به یادمان می‌آورد که (آیه ۶ کهف بنویسفلعلک باخ عمعای اثارهم) او بر ریاضت خود می‌افزود و شب زنده‌داری می‌کرد و در برخاستن هیچ کوتاهی نمی‌نمود، تا جایی که پاهایش متورم می‌شد. پس خداوند او را آگاه کرد که ایمان نیاوردن آنان از سوی تو نیست، بلکه از جهت خود آنان است. حجاب ضخیم‌شان استعداد آنان را از بین برده نه صفات نفس تو یا باقی مانده انانیت یا وجود نقص و کوتاهی تو در هدایت. حال که این را دانستی پس نفست را فرسوده مکن. در این آیه پیامبر به دو اسم از اسمای خداوند متعال خوانده شده که بر نزاهت و پاکی او از دو امر مذکور یعنی وجود باقی مانده یا قصور و کوتاهی در هدایت دلالت می‌کند. پس گفته شده‌ای طاهر از لوث بقیه و ای هادی (کاشانی، ۱۳۹۳، ۲: ۷۲۳-۷۲۴).

حرف مقطعه در سوره ص محمد (ص) عقل قرآنی خوانده شده است: «ص» سوگند به صورت محمدی و کمال تامی است که به شرف شهره است و تمام‌ترین کمالات است. او عقل قرآنی و جامع همه‌ی حکمت‌ها و حقایق است از استعداد تام اوست و با آن صورت شریف مناسبت دارد (کاشانی، ۱۳۹۳، ۲: ۱۰۰۵).

در سوره مؤمن/غافر محمد به عنوان جلوه‌ی جمال الهی مطرح می‌شود: «حم» حق حقیقی حقانیت خود را در محمد پوشانیده و محمد طبع و خلق و خوی او را گرفته است. دوستش دارد و در صورتش نمایان می‌شود پس ظهورش در اوست (کاشانی، ۱۳۹۳، ۲: ۱۰۴۴).

همین مضمون در سوره سجده تکرار می شود : «حم» حق با صورت محمدی نمایان شد از نزد خداوند رحمان و رحیم فرو فرستاده شد (کاشانی، ۱۳۹۳، ۲: ۱۰۶۰).

کاشانی در تأویل حروف مقطعه سوره شوری، آشکار شدن حق را توسط محمد (ص) مطرح می‌کند: عسق : یعنی حق با محمد نمایان شد و علمش با سلامت قلب او آشکار گردید پس محمد در ظاهر و باطن حق است و علم سلامت قلب از نقص و آفت می‌باشد. به عبارت دیگر وقتی قلب مجرد شود و علم ظاهر گردد کمالش از پشت حجاب بروز می‌کند (کاشانی، ۱۳۹۳ ، ۲: ۱۰۷۶).

در سوره زخرف آغاز و پایان وجود حق را در حضرت محمد دانسته است: حم سوگند یاد فرمود به آغاز وجود حق و پایان آن که محمد است. هیچ سوگندی به این عظمت- که بنیان کمال همه چیز را در بر می‌گیرد_ نیست. از این رو شهادت به آن دو اساس اسلام و ستون ایمان قرار گرفت و جمع بین آن دو مذهب حق و آیین راستین است. همانا تأثیر احدیت وجود جبری است و تفصیل در وجود و تأثر آنقدر است؛ جمع بین آن دو سخن ماست که: لا اله الا الله محمد رسول الله. که راه مستقیم و دین محکم و متین است (کاشانی، ۱۳۹۳، ۲: ۱۰۸۷).

صاحب تأویلات در سوره ق تأویل ق را قلب محمد می‌داند: ق : اشاره به قلب محمدی است که همانا عرش الهی و در بردارنده کل است. چنان که «ص» اشاره به صورت اوست (کاشانی، ۱۳۹۳، ۲: ۱۱۶۱).

۶. استشهاد به حدیث در تأویل حروف مقطعه

یا در نمونه‌ای دیگر کاشانی در سوره‌ی اعراف به هنگام تفسیر (المص) با استناد به حدیثی از ابن عباس از پیامبر می گوید:

الف. اشاره به ذات احدیت است، ل اشاره به ذات همراه با صفت علم است و م به تمامیت جامعی که معنای محمد است اشاره دارد یعنی نفس و حقیقت او و «ص» اشاره به صورت محمدی که جسم و ظاهر اوست. از ابن عباس از سخن او (ص) روایت شده کوهی است در مکه که عرش رحمان بر آن بود وقتی نه شب بود و نه روز کوه اشاره به جسم محمد است و عرش رحمان اشاره به قلب او چنان که در حدیث وارد شده که قلب المؤمن عرش الله = قلب مؤمن عرش خداوند است و نیز لایسعنی ارضی و لا سمائی و یسعني قلب عبدی المؤمن زمین و آسمان من گنجایی مرا ندارد اما قلب بندۀ مؤمنم گنجایش مرا دارد. این سخن که وقتی نه شب بود و نه روز اشاره به وحدت است زیرا وقتی قلب در سایه زمین نفس قرار گیرد و با تاریکی صفات نفس محتجب شود در شب است؛ و وقتی نور خورشید روح بر او طالع شود و در روشنایی آن قرار گیرد در روز است. و هنگامی که با معرفت و شناخت و شهود ذاتی به وحدت حقیقی برسد و نور و تاریکی برایش یکسان باشد، وقت او نه شب است و نه روز عرش رحمان در چنین زمانی است. پس معنای آیه چنین است که از اول تا آخر سراسر وجود است و کتابی که بر تو نازل شده در واقع علم اوست (کاشانی، ۱۳۹۳، ۱: ۳۸۰).

کاشانی با استشهاد به حدیثی در خصوص مبدأ جهان در تفسیر الم سوره بقره می‌نویسد: «انّ الزمان قَدْ استدار کَهَیْئَتِهِ یَومَ خَلَقَ اللهُ السّمواتِ والأَرْض» همانا زمان دورانی است مانند روزی که آسمانها و زمین را خلق کرد.

مفسر تأویلات برای تفسیر خود در خصوص حرف صاد و انطباق آن بر حضرت محمد به روایتی از ابن‌عبای استناد می‌کند:

ص: سوگند به صورت محمدی و کمال تامی است که به شرف شهره است و تمام‌ترین کمالات است. او عقل قرآنی و جامع همه‌ی حکمت‌ها و حقایق است از استعداد تام اوست و با آن صورت شریف مناسبت دارد. از **ابن‌عباس روایت شده است که ص کوهی در مکه است که در یکی از سالها عرش رحمان بر آن بود**. دلیل این سخن در این آیه آمده است فی عزه و شقاق جواب قسم حذف شده است و الحاق ناسپاسان به این جا لازم می‌آورد که با خضوع و فروتنی در متابعت قرار گیرند و تن در دهند و قبول کنند (کاشانی، ۱۳۹۳، ۲: ۱۰۰۵).

۱-۶. تحقیق پیشینیان

صاحب تفسیر تأویلات در تفسیر الم سوره‌ی بقره به ذکر سخنان پیشینان برای تأیید حرف خود می‌پردازد اما به مرجع سخن خود استناد نمی‌دهد: بنا بر تحقیق برخی از پیشینیان «ل» از دو «الف» ترکیب شده است یعنی به ازای ذات با صفتِ علم وضع شده که این دو، دو عالم از عوالم سه‌گانه الهی‌اند چنانکه به آنها اشاره کردیم. پس حرف «ل» اسمی از اسامی خدای تعالی است. هر اسمی عبارت از ذات با صفتی خاص است؛ «م» اشاره است به ذات با جمیع صفات و افعال و آن اسم اعظم «الله» است، چنانکه در صورت محمدی از آنها در پس حجاب رفته به حیثی که آن را جز عارف نمی‌شناسد آیا می‌دانی «م» که صورت ذات است چگونه در آن پوشیده شده؟ در حرف میم «یا» است و در «یا» «الف». سر حروف الفبای عربی آن است که هیچ حرفی نیست مگر اینکه «الف» در اوست. نزدیک به این معنا سخن کسی است که گفته معنای سوگندِ «بالله العلیم الحکیم» اینکه جبرئیل مظهر علم است و اسم علیم خداوند (کاشانی، ۱۳۹۳، ۱: ۱۳-۱۴).

نتیجه

بیست و نه آیه از قرآن در زمره‌ی حـروف مـقطعه‌اند کـه در شـمار رازهای قرآن محسوب می‌شوند و مفسران با گرایشهای تفسیری خود در قرون مختلف نظریات متفاوتی را درباره آنها بیان کرده‌اند. بـه طور کلی می‌توان دو دیدگاه عمده در حوزه ماهیت این حروف را شناسایی کرد: برخی ماهیت این حـروف را نـامعلوم می‌دانند و برخی دیگر به ارائه نظر در حوزه ماهیت این حروف پرداخته‌اند. دسته اول بـا تـأکید بـر نامعلوم بودن این حروف، آنها را از متشابهات قرآن می‌دانند که علم آن نزد خداوند است دیدگاه عرفا در خصوص این آیات ، دیدی تأویلی و ذوق‌گرایانه است، چرا که تـجربهٔ شخصی عارف در این زمینه دخیل است. روش تأویلی کاشانی در تفسیر حروف مقطعه قرآن، مبتنی بر شهودات شخصی وی است . در تأویل حروف مقطعه، کاشانی به حرف‌گرایی تمایل دارد. تکیه بیشتر او در این آیات به تأویل بردن این حروف و انطباق آنها بر اسامی خداوند، وجود شریف حضرت محمد و در یک مورد جبرئیل است. از کلید واژگان اصلی کاشانی در تفسیر حروف مقطعه حضرت محمد است که مظهر حکمت و رحمت بوده و هادی مسلمانان است. در حقیقت کاشانی جمال الهی را در محمد به تصویر می‌کشد، کسی که حق بواسطه‌ی او آشکار می‌شود و آغاز و پایان جهان وجود اوست. **او تأکید دارد** «م» **در حروف مقطعه** اشاره به **محمد** است. او غایت وجود است که دایره وجود با او کامل می‌شود و آخر وجود به اوّل متصل می‌گردد از این جهت ختم است.

استشهاد به آیات قرآن، احادیث و تحقیق پیشینیان از جمله رویکردهای تفسیری کاشانی در تأویل حروف مقطعه است.

منابع

۱) آملی، سیدحیدر. (۱۴۲۲ق). تفسیر المحیط الاعظم. محقق: سید محسن موسوی تبریزی. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی.

۲) جهادی، سید امیر. (۱۳۹۳). «تأویلات عرفانی حروف مقطعه‌ی قرآن‌کریم در تفسیر کشف الاسرار». *نثر پژوهی ادب فارسی*. شماره ۳۶.

۳) حاجی اکبری، فاطمه و دیگران. (۱۳۹۷). «بررسی اصطلاح تطبیق در تأویلات کاشانی». *مطالعات عرفانی*. دوره ۱۴.

۴) حاجی اکبری فاطمه و حسین ستار. (۱۳۹۹). «مقایسه رویکردهای تأویلی قاضی نعمان و عبدالرزاق کاشانی در آیات فقهی (بازخوانی تأویل الدعائم الاسلام و التأویلات). *مطالعات قرآنی و فرهنگ اسلامی*. دوره ۴. ۲۱-۴۶.

۵) دهقان منگابادی، بمانعلی. (بهار و تابستان ۱۳۸۸). «بررسی انتقادی تأویل‌گرایانه کمال‌الدین عبدالرزاق کاشانی در تأویلات». *پژوهشنامه کاشان*. شماره ۶.

۶) زرکشی، محمد بن عبدالله. (۱۳۷۶ق). البرهان. تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. چاپ اول. بیروت: دار إحیاء الکتب العربیه.

۷) زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۸). ارزش میراث صوفیه. چاپ شانزدهم. تهران: امیرکبیر.

۸) سندز، کریستین. (۱۳۹۷). تفاسیر صوفیانه قرآن؛ از سده چهارم تا نهم. مترجم: زهرا پوستین دوز. تهران:حکمت.

۹) سیوطی، جلال الدین. (۱۳۷۷ق). درالمنثور فی التفسیر بالمأثور. تهران: انتشارات اسلامیه.

۱۰) شیخ، محمود، مرتضی زارع دار. (۱۳۹۵). «گونه‌شناسی تفاسیر عرفانی در موضوع حروف مقطعه قرآن». *ادیان و عرفان*. سال چهل و نهم. شماره ۱.

۱۱) کاشانی، کمال الدین عبدالرازق. (۱۳۹۳). تأویلات القرآن الکریم، مشهور به تفسیر ابن عربی. مترجم: سید جواد هاشمی علیا. تهران: مولی.

۱۲) لطفی، مهدی. (۱۳۹۱). «حوزه معنایی حروف مقطعه در قرآن کریم». *مطالعات قرآن و حدیث*. شماره ۱۱.

۱۳) لوری، پییر. (۱۳۸۳). تأویلات القرآن از دیدگاه عبدالرزاق کاشانی. مترجم: زینب پودینه آقایی. تهران: حکمت.

۱۴) مشرف، مریم. (۱۳۸۴). نشانه شناسی تفسیر عرفانی. تهران: ثالث.

۱۵) مک اولیف، جین دمن. (۱۳۹۲). ترجمه دایرۀ المعارف قرآن، ترجمه گروهی از مترجمان. تهران: حکمت.

۱۶) مؤدب، سیدرضا. (۱۳۹۷). «اعتبار و رجحان تفاسیر انفسی در قرآن کریم». *آموزه های قرآنی*. دانشگاه علوم اسلامی رضوی. شماره ۲۷.

۱۷) موسوی بجنوردی، محمد کاظم. (۱۳۹۳). دایره المعارف بزرگ اسلامی. تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.

۱۸) میرباقری، علی اصغر. (۱۳۹۴). تاریخ تصوف. تهران: سمت، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی.

۱۹) نویا، پل. (۱۳۷۳). تفسیر قرآنی و زبان عرفانی. ترجمه: اسماعیل سعادت. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

التنظيرات و النقد في الأدب العربي

السنة الثالثة، العدد ١٠، صيف ١٤٠٢

صص: ٧٤-٦٣

DOI: ١٠,٢٢٠٣٤/JRAL.٢٠٢٥,٤٦٦٩١٥,١٠٥٦

تفسير الحروف المقطعة في القرآن الكريم في تفسير تأويلات الكاشاني

فاطمه حاجي‌اكبري [١]

(تاريخ الوصول: ١٤٠٣,١٢,١٤، تاريخ القبول: ١٤٠٤,٠٢,٢٢)

الملخص

شهد القرن الثامن الهجري، عصر نشأة و تطور الطريقة الصوفية الثانية و غرب الهند و عمارة المشايخ، هذا المكتب لابن عربي. و قد برز الكاشاني في هذا التراث الصوفي، موضحًا آراء ابن عربي، و نشرها ردًا عليها. و يوضح شرحه في مقدمة تفسيره الخاص للتفاسير – تفسيرات القرآن الكريم – أثر ذلك عليه. و يُقصد به أن هذا التفسير نوع من التفسير، نوع من الوحي أو التفسير الصوفي، ينبثق من وحي دنيوي، و يصل فيه الشاهد إلى فهم باطني للآيات القرآنية ذات المعنى الخاص. أما أفضل سورة في القرآن الكريم، و آخرها، سورة الحروف المقطوعة، فهي لغزٌ فسره مفسرون مختلفون على مر القرون، وتباينت آراءهم حول معناها، بل و تضاربت أحيانًا. هذا منهج وصفي و تحليلي في تفسير عبد الرزاق الكاشاني لحروف القرآن الكريم. و لذلك يُعدّ هذا التفسير تفسيرًا رئيسيًا في التفاسير المتعلقة بالحروف المنقطعة. و هذا هو سبب وجود حرفي "مقطعته" في اسم أي كلمة تُضاف إليها. الصفات الإلهية أو وجودها و صفاتها من معاني هذا التطبيق. و يُستخدم هذا الحرف لوصف معاني القرآن الكريم. هذا هو تفسير حروف القرآن الكريم.

الكلمات المفتاحية: عبد الرزاق الكاشاني، التفاسير، التفسير الصوفي، حروف "مقطعته" في القرآن الكريم.

---

١. أستاذ مشارك في علوم القرآن و الحديث، كلية العلوم الإنسانية، جامعة كوثر بوجنورد، بجنورد، إيران، البريد الإلكتروني: f.hajiakbari@kub.ac.ir